

## تحلیل گفتمانی «حزب دموکراتیک خلق

### افغانستان»



امان‌الله شفایی\*

چکیده

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از آن رو که در این کشور گفتمان جدیدی را از ایدئولوژی و سیاست‌ورزی پدید آورد، می‌توان در چارچوب روش تحلیل گفتمان مورد مطالعه قرار داد. نوشتار حاضر در پی آن است تا تبیین کند که حزب دموکراتیک خلق در تاریخ معاصر افغانستان چه گفتمانی را خلق کرد و چگونه موفق شد برای چهارده سال به‌عنوان گفتمان مسلط مهار قدرت را به دست گیرد؟ یافته‌ها نشان می‌دهد که در فضای استعاره‌ای دههٔ موسوم به دموکراسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳)، حزب خلق بر محور مارکسیسم-لنینیسم، دقایقی را در یک ساختار شبکه‌ای درهم‌تنیده وارد فضای سیاسی افغانستان نمود و موفق شد پس از یک دهه کنش‌گری، گفتمان مسلط جمهوری خواهی را بی‌اعتبار نموده و خود به‌عنوان گفتمان هژمون تا ۱۹۹۲، کانون‌های رسمی قدرت را در اختیار بگیرد. ضمن آن‌که با مسلط شدن این گفتمان، گفتمان اسلام‌گرایی به‌عنوان گفتمان «غیر» جان تازه‌ای گرفت. طول عمر گفتمان خلقی به دلایل بسیاری چندان بلند نبود. گفتمان اسلام‌گرایی پس از چهارده سال رقابت گرم و سرد، نهایتاً موفق شد گفتمان ساخته و پرداختهٔ حزب دموکراتیک خلق را از دسترس خارج و موقتاً جای آن

\* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

را به‌عنوان گفتمان مسلط تصاحب کند.

واژگان کلیدی: گفتمان، تحلیل گفتمان، مارکسیسم- لنینیسم، حزب دموکراتیک

خلق، افغانستان.

## مقدمه

با توجه به زمینه‌های ورود اندیشه و افکار لنین به افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم، تحرکات چپ‌گرایانه با الگوگیری از خط مسکو، فرایند تکوین را به‌عنوان یک جریان فراگیر انقلابی، حامی توده‌های کارگری و دهقانی و ضد اشراف‌سالاری که در رأس آن‌ها نهاد سلطنت قرار داشت و هم‌چنین ضدیت با آنچه آنان ارتجاع ملاما می‌خواندند، طی نمود و البته که با پشتوانه پدرخوانده کمونیست‌شان در مسکو، جای پای محکمی لااقل در میان اقدار تحصیل کرده، نظامیان و دولت‌مردان دون‌پایه باز کرد. این جریان در حقیقت با بهره‌برداری از دهه دوم دموکراسی در سال ۱۹۶۵، ساختار حزبی به خود گرفت و نام خود را «حزب دموکراتیک خلق» گذاشت. هرچند که مارکسیسم- لنینیسم در افغانستان در حزب دموکراتیک خلق محصور نیست؛ اما این حزب در حقیقت برآیند و نماینده اصلی این مکتب در افغانستان شناخته می‌شود و اندیشه، مرام و عمل آن روی هم‌رفته گفتمانی را پدید آورد که تأثیرات عمیقی بر روندهای سیاست و مبادلات قدرت در افغانستان بر جای گذاشت.

اهمیت مطالعه اندیشه، گذشته و کارنامه حزب دموکراتیک خلق در این است که این جریان برای دو دهه به‌عنوان بازیگر نقش نخست تحولات سیاسی در افغانستان، تاریخ این کشور را در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ وارد مرحله تازه‌ای نمود. این حزب که در سال‌های نخست تکوین ساده و محدود می‌نمود، زمانی بهت و حیرت ناظران را برانگیخت که موفق شد در سال ۱۹۷۸، یکی از پایدارترین حکومت‌های خاندانی در خاورمیانه را از صدر به زیر کشیده و نخستین رژیم مارکسیستی را در یک کشور اسلامی تأسیس کند. این حزب برای نزدیک به یک و نیم دهه بر افغانستان حکم راند و موجبات دگرگونی بسیاری را در عرصه سیاست و جامعه افغانستان فراهم آورد؛ بنابراین، به‌رغم آن‌که از این حزب در حال حاضر رد چندانانی در دست نیست و در نوع خود جریان ورشکسته محسوب می‌شود؛ اما این امر هرگز موجب روی‌گرداندن از بررسی گذشته و کارنامه این جریان نمی‌شود. این را نیز نباید از نظر دور داشت که در رابطه با تاریخچه حزب دموکراتیک خلق و سرنوشتی که بر آن رفته، پژوهش‌های درخوری صورت گرفته است؛ اما مطالعه این جریان در چارچوب روش تحلیل گفتمان، دریچه‌ای تازه در بررسی و تحلیل اندیشه و کارنامه حزبی محسوب می‌شود که می‌توان آن را در سرحد یک گفتمان مورد توجه قرار داد. روش تحلیل گفتمان این ظرفیت را دارد که دقایق کانونی

و پیرامونی جریان خلقی را در تاریخ معاصر افغانستان مفصل‌بندی نموده و شاکله مهم‌ترین حزب مارکسیستی-لنینیستی افغانستان را ترسیم کند.

## ۱. چهارچوب نظری؛ تحلیل گفتمان<sup>۱</sup>

در تعریفی ساده، «گفتمان شیوه‌ای خاص برای سخن‌گفتن درباره جهان و فهم آن است.» (یورگنس-فیلیپس، ۱۳۸۹: ۱۷۹)؛ کما این‌که «تحلیل گفتمان تجزیه و تحلیل زبان در کاربرد است. در این صورت نمی‌تواند منحصر به توصیف صورت‌های زبانی مستقل از اهداف و کارکردهایی باشد که این صورت‌ها برای پرداختن به آن‌ها در امور انسانی به وجود آمده‌اند.» (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۹). در میان برداشت‌ها و نگاه‌های متنوع به تحلیل گفتمان، وجه ممتاز گفتمان «لاکلا» و «موفه» در این است که اینان گفتمان انتقادی فرکلاف را از حوزه زبان‌شناسی به عالم سیاست و اجتماع کشانده و از آن به‌مثابه ابزاری کارآمد برای تحلیل پدیده‌های سیاسی و اجتماعی استفاده کرده‌اند. در نظامی که تحلیل گفتمان برای بررسی اندیشه‌ها و رفتارهای سیاسی به وجود می‌آورد و با توجه به چارچوبی که لاکلا و موفه تدارک دیده‌اند، چند مفهوم بسی قابل توجه است. مفصل‌بندی<sup>۲</sup> عملی است که میان عناصر پراکنده در درون یک گفتمان ارتباط برقرار می‌کند؛ به نحوی که هویت این عناصر اصلاح و تعدیل شود. مفصل‌بندی کنشی است که میان عناصر مختلف، مانند مفاهیم، نمادها، رفتارها و غیره، چنان رابطه‌ای ایجاد می‌کند که هویت اولی آن دگرگون شود و هویتی جدید بیابد (تاجیک، ۱۳۷۹: ۶۶). به گفته لاکلا و موفه، «ما هر عملی را که به برقراری رابطه بین عناصر منجر شود؛ به نحوی که هویت این عناصر تعدیل و تعریف شود، مفصل‌بندی می‌نامیم.» (Laclau & Mouffe, 1985: 105).

دال مرکزی<sup>۳</sup> و دال‌های شناور<sup>۴</sup> نیز دو عنصر مهم در نظریه تحلیل گفتمان است. نکته اساسی و محوری در مفصل‌بندی یک گفتمان، دال مرکزی است. هر گفتمان ایده‌ها و مفاهیم خود را از طریق استخدام برخی دال‌ها و نشانه‌ها انجام می‌دهد. این نشانه‌ها به‌طور مقطعی، حول یک نقطه مرکزی تثبیت می‌شود. دال مرکزی هسته مرکزی منظومه گفتمان است که نیروی جاذبه آن سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند و سامان می‌دهد. دال مرکزی به‌مثابه عمود خیمه است که اگر برداشته شود، خیمه فرومی‌ریزد (خلجی، ۱۳۸۶: ۵۴). فهم نظریه گفتمان بدون فهم مفهوم غیریت<sup>۵</sup> ناممکن است. گفتمان‌ها

1. Analysis discourse.
2. Articulation.
3. Nodal point.
4. Floating signifiers.
5. Otherness.

اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند. هویت‌یابی یک گفتمان صرفاً در تعارض با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است؛ از این رو، گفتمان‌ها همواره در برابر خود غیریت‌سازی می‌کنند (کسرای و پوزش، ۱۳۸۸: ۳۷۴). بر این اساس، هیچ گفتمانی نمی‌تواند هرگز به‌طور کامل شکل بگیرد و تثبیت شود؛ زیرا هر گفتمانی در نزاع با گفتمان‌های دیگری است که سعی دارند واقعیت را به گونه‌ای دیگر تعریف کنند و خط‌مشی‌های متفاوتی برای عمل اجتماعی ارائه کنند. البته، گفتمان‌ها از طریق زنجیره هم‌ارزی و تفاوت<sup>۱</sup> در پی نوعی وحدت و انسجام هستند. در این معنا عناصر خصلت‌های متفاوت و معناهای رقیب را از دست می‌دهند و در معنایی که گفتمان ایجاد می‌کند، منحل می‌شوند. منطق هم‌ارزی، منطق ساده‌سازی فضای سیاسی است؛ اما در واقع، هیچ‌گاه هم‌ارزی نمی‌تواند به حذف کامل این تفاوت‌ها بینجامد (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۹۱).

هژمونی<sup>۲</sup> از دیگر عناصر مقوم یک گفتمان است. یک گفتمان زمانی هژمونیک می‌شود که توانسته باشد تمام دال‌های شناور را در اطراف دال مرکزی هماهنگ و منسجم نموده و نظام معنایی خود را در اذهان سوژه‌ها (انسان‌ها)، هرچند به‌صورت موقت، تثبیت کرده باشد؛ اما اگر گفتمان رقیب بتواند این نظام معنایی را شالوده‌شکنی کند، آنگاه این گفتمان هژمونی خود را از دست می‌دهد (Laclau & Mouffe, 1985: 115). مداخله هژمونیک باعث امحای گفتمان‌های متخاصم و تشکیل یک گفتمان جدید و نیز عینیت‌یابی گفتمان می‌شود. اصولاً گفتمان‌ها در فضای رقابت دائمی هستند. رقابت<sup>۳</sup> همواره غیر را به حاشیه می‌راند و خود را برجسته می‌کند. غیریت‌سازی طیفی از مفاهیم را از رقابت تا دشمنی و سرکوب خشونت‌بار در برمی‌گیرد (کسرای و پوزش، ۱۳۸۸: ۳۴۹).

در منظومه یک گفتمان، قدرت<sup>۴</sup> عنصری کلیدی است. مفهوم قدرت از اندیشه‌های فوکو وارد نظریه تحلیل گفتمان شد. فوکو قدرت را به مثابه موی‌رگ‌های پراکنده در سراسر جامعه می‌داند که در دست گروه یا حزبی واقع نمی‌گردد. قدرت جامعه، سوژه‌ها و کل حیات اجتماعی را تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد و آن را معنادار می‌کند؛ بنابراین، در منازعات سیاسی - اجتماعی، گفتمانی به پیروزی می‌رسد که قدرت بیش‌تری برای هژمونیک کردن خود داشته باشد. البته، این قدرت برخاسته از میزان توانایی یک گفتمان در برجسته کردن نظام معنایی خود و به حاشیه‌راندن نظام معنایی رقیب است (مقدمی، ۱۳۹۰: ۱۰۵). بحران و بی‌قراری<sup>۵</sup> وضعیتی است که از رشد خصومت و ظهور غیریت و تکثر در هنگام

1. Chain of equivalence and difference.
2. Hegemony.
3. Adversary.
4. Power.
5. Dislocation.

افول یک گفتمان عینیت یافته حاصل می‌شود. بی‌قراری به فروپاشی نظم و به هم ریختن گفتمان موجود تمایل دارد و جامعه را به سوی بحران هدایت می‌کند. در فضای بی‌قراری و بحرانی افول گفتمان مسلط و ظهور گفتمان‌های رقیب در عرصه رقابت سیاسی، هر کدام از آن‌ها آرمان‌ها و تصاویر اسطوره‌هایی از وضع مطلوب ارائه می‌کنند. اسطوره‌سازی نوعی بازنمایی و تبیین شرایط بی‌قراری اجتماعی است و می‌خواهد پاسخی مناسب به بحران موجود ارائه کند. برای بازنمایی و تبیین یک فضای اجتماعی جدید به ایجاد فضایی نیاز است که در آغاز وجهی استعاره‌ای و اسطوره‌ای<sup>۱</sup> دارد (Laclau, 1990: 61).

برای آن که یک اسطوره یا گفتمان به افق تصویری جامعه و یا گفتمان مسلط تبدیل شود، شرایطی لازم است. پیروزی و غلبه یک گفتمان، محصول قابلیت دسترسی<sup>۲</sup> آن است؛ یعنی در دسترس بودن در زمینه و موقعیتی که هیچ گفتمان دیگری خود را به عنوان جایگزین واقعی هژمونیک نشان نمی‌دهد (همان: ۶۶). در دسترس بودن می‌تواند زمینه پیروزی یک گفتمان خاص را فراهم کند و آن را به افق تصویری جامعه تبدیل کند. البته، پذیرش و تفوق یک گفتمان، شرط دیگری نیز دارد و آن قابلیت اعتبار<sup>۳</sup> است. در نظریه گفتمان لاکلا و موفه، هویت جمعی<sup>۴</sup> با تشکیل گروه و هویت فردی تحت اصول مشترکی شکل می‌گیرند. هویت سیاسی در تحلیل گفتمان بر دو عنصر تمرکز می‌کند: نخست، زنجیره هم‌ارزی است که سبب می‌شود افراد با ویژگی‌ها و شاخص‌های مشابهی کنار هم قرار گیرند. عنصر دوم، بعد سلبی یا زنجیره تفاوت‌هاست که نشان می‌دهد افراد چه کسانی نیستند و در تقابل با چه هویت‌هایی قرار دارند بهروز لک، ۱۳۸۶: ۶۹-۷۵).

## ۲. حزب دموکراتیک خلق به مثابه گفتمان پیشه

تاسیس ۱۳۹۴

هر چند که مطالعه یک حزب سیاسی در چارچوب روشی گفتمانی می‌تواند با اما و اگرهایی همراه باشد؛ اما باید در نظر داشت که برخی از احزاب سیاسی چنان در صحنه سیاست و اجتماع مؤثر بوده‌اند که بدون تردید، گفتمانی نو را خلق کرده‌اند. گذشته و اندیشه حزب دموکراتیک خلق نشان می‌دهد که این حزب در تاریخ تحزب افغانستان یک استثناست. صرف‌نظر از صحت و سقم عملکرد این حزب در سیاست‌ورزی، باید پذیرفت که حزب دموکراتیک خلق قرائتی جدید از تحزب و سیاست در افغانستان ارائه داد. خلقی‌ها هر چند به ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم مجهز بودند؛ اما در جامعه سنت‌زده و شریعت‌زده افغانستان، دریچه جدیدی در باب سیاست و گردش قدرت گشودند؛ بنابراین،

1. Mythical.
2. Availability.
3. Credibility
4. Collective Identity.

می توان گفت حزب دموکراتیک خلق تفسیر جدیدی از معنای حکومت و سیاست در افغانستان عرضه نمود. اهمیت تفسیر این حزب در این است که آنان برخلاف سنت موجود، با آرمان‌ها و شعارهای بی‌پیشینه وارد میدان سیاست شدند. اگر به یکایک عناصر و دقایق گفتمان خلقی تمرکز کنیم، روشن خواهد شد که این مؤلفه‌ها با اجزای کلیدی گفتمان‌های رقیب، به‌ویژه اسلام‌گرایی، تفاوت ماهوی و جوهری دارد؛ مثلاً حزب دموکراتیک خلق در دهه ۱۹۷۰، به‌عنوان جریان اصلی چپ‌گرایی بر محور دال کانونی «مارکسیسم-لنینیسم»، دقایق شناوری مانند زحمت‌کشان، دهقانان، امپریالیسم، حزب پیش‌آهنگ، انقلاب، اصلاحات، امپریالیسم، کمونیسم و... را به نحوی مفصل‌بندی نمود که در تمامی اجزا با گفتمان‌های رقیب آن روزگار در تضاد بود (شفیعی، ۱۳۹۶: ۶۳).

تردیدی نیست که غالب گفتمان‌های سیاسی موجود در تاریخ معاصر افغانستان، نسخه‌بدل اصلی هستند که در ماورای مرزهای افغانستان قرار دارد. جریان‌های مشروطه‌خواهی، دموکراسی‌خواهی، ناسیونالیسم و اسلام‌گرایی، مهم‌ترین گفتمان‌هایی‌اند که بومی افغانستان نیستند. از لحاظ طبقه‌بندی جریان‌ی هرچند حزب دموکراتیک خلق در دارودسته چپ‌گرایی قرار می‌گیرد؛ ولی این را نیز باید در نظر داشت که هر گفتمان کلانی را می‌توان به خرده‌گفتمان‌ها دسته‌بندی نمود. حزب دموکراتیک خلق در سطح خردتر، گفتمان خود را پدید آورد و مفصل‌بندی خاصی از آن ارائه کرد. گفتمان خلقی در پاره‌ای از زمان چنان هژمون گردید که موفق شد که دیگر گفتمان‌های رقیب-اعم از چپ و راست-را به حاشیه براند و خود برای چهارده سال (۱۹۷۸-۱۹۹۲) بر صدر بنشیند. شاید بتوان گفت که در تاریخ رقابت گفتمان‌ها در نیمه دوم قرن بیستم در افغانستان، حزب دموکراتیک خلق نماینده چپ‌گرایان شناخته می‌شد؛ لهذا تا زمانی که این حزب بر سربر قدرت تکیه زده بود، گفتمان چپ‌گرایی هم در افغانستان رونق داشت و پس از آن که هژمونی و قابلیت اعتبار خود را از دست داد، گفتمان چپ‌گرایی نیز به سرانجام خود رسید.

### ۳. تبارشناسی گفتمان حزب دموکراتیک خلق

اگر بخواهیم به ریشه‌های نفوذ مارکسیسم-لنینیسم به افغانستان پردازیم، باید رد پای آن را تا دوران حاکمیت امان‌الله (۱۹۱۹-۱۹۲۹)، شاه نوگرای افغانستان، بگیریم. «کمونیسم در افغانستان در عهد امان‌الله بذرافشانی شد و در دوره صدارت محمدداود قد برافراشت و پس از تجدید قانون اساسی ۱۹۶۸ رشد و نمو کرد و هنگام دومین دوره فرمان‌روایی محمدداود (۱۹۷۳-۱۹۷۸) بارور گردید.» (حق‌شناس، ۱۳۶۳: ۳۰۸). غلام‌محمد غبار، تاریخ‌نگار معاصر، معتقد است که «در اثر افراط‌کاری‌های شاه امان‌الله، اولین هسته چپ به نام «جوانان افغان» در کابل پایه‌گذاری شد که میر غلام‌محمد غبار و

عبدالرحمن لودین و غلام محمد میمنگی از اعضای آن بودند. این جنبش سنگرگاهی بود که روس‌ها به آن راه یافتند. (غبار، بی تا: ۷۹۷)؛ اما روس‌ها کی و چگونه وارد این سنگرگاه شدند؟ این سؤالی است که پاسخ آن را می‌باید در نامه‌های ولادیمیر لنین به شاه امان‌الله جست‌وجو نمود. در نخستین نامه، لنین اظهار داشته بود که افغانستان تنها دولت مستقل جهان است و دست سرنوشت، وظیفه تاریخی بزرگی را به مردم افغانستان در متحد کردن تمام اقوام در بند مسلمان به دور خود و هدایت آنان به سوی شاهراه آزادی و استقلال محول کرده است (هالیدی، ۱۳۵۸: ۱۶). در این نامه صراحتی در رابطه با دعوت از شاه افغانستان مبنی بر ورود به جرگه مارکسیسم وجود ندارد؛ اما در نامه دوم، این دعوت به عمل آمد. «لنین در تاریخ ۲۷ می سال ۱۹۱۹ برای دومین بار به پادشاه افغانستان نامه فرستاد و در آن تحریر یافته بود که اگر افغانستان راه روسیه را انتخاب نماید، این طریقه حیات تضمین خوبی برای قدرت و آزادی دولت افغانستان خواهد بود.» (محب، ۱۳۷۴: ۹۲).

چپ‌گرایان نخستین در افغانستان پیوندی با مشروطه‌خواهی نیز داشتند؛ به نحوی که تمایلات چپی در میان مشروطه‌خواهان به وضوح قابل مشاهده بود. افرادی که در زمان امان‌الله در گروه «جوانان افغان» گرد آمده بودند و از هواداران جدی او به شمار می‌رفتند، در دهه دموکراسی و در عصر صدارت شاه محمود خان (۱۹۴۶-۱۹۵۳)، همگی به احزابی با گرایش‌های چپی روی آوردند. وقتی در سال ۱۹۵۰ قانون مطبوعات منتشر شد، روشنفکران با تعدادی دیگر از فعالان سیاسی به زودی در سه حزب متمرکز شدند: حزب ویش‌زلمیان، حزب وطن و حزب خلق (فرهنگ، ج ۱، ۱۳۷۴: ۷۳۲). در میان سه حزب یادشده، حزب خلق به رهبری عبدالرحمن محمودی و با عضویت ببرک کارمل، گرایش‌های چپ‌گرایانه روشن‌تری داشت (دانش‌نامه جهان اسلام، ۱۳۷۵: ۱۲۴).

سلطان‌علی کشتمند، از پیشگامان جریان چپ‌گرا با رویکرد واقع‌بینانه‌تر، ریشه‌های این جنبش را از سال‌های صدارت محمد داود (۱۹۵۳-۱۹۶۳) مورد بررسی قرار می‌دهد؛ زمانی که جوانان در «محافل مطالعه» با اشتیاق و جدیت آثار موجود روشنفکران غربی را می‌خواندند و داود نیز در برابر اشاعه ادبیات سیاسی و ایدئولوژیک واکنشی نشان نمی‌داد (کشتمند، ۲۰۰۲: ۱۴۶). محمد صدیق فرهنگ، دوره صدارت محمد داود را علی‌رغم حاکمیت جو اختناق، به نحوی «بهار چپ‌گرایی» می‌داند؛ چه آن‌که در این دوره، پس از شکست دموکراسی شاه محمودی، داود به اتحاد جماهیر شوروی روی آورد و مناسبات میان افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی در ابعاد مختلف از جمله در حوزه فرهنگی توسعه یافت. وی در این رابطه می‌نویسد:

در دوره صدارت محمد داود خان، چون عنصر جوان در اثر سخت‌گیری او از تحول مسالمت‌آمیز در جهت مشروطیت و دموکراسی مأیوس گردید، در صدد آن برآمد تا راه دیگری جهت دستیابی به

مرام خود جست‌وجو کند. در این وقت، مناسبات افغانستان با اتحاد شوروی گسترش یافت و تعداد زیادی از اتباع آن کشور با عنوان‌های مختلف به مملکت وارد شده و با مردم در تماس شده بودند. اینان آثار مارکسیستی را به پیمانۀ بیش‌تر از سابق توزیع کردند و به تشویق ایشان، حلقه‌های کوچک مطالعه و مباحثه در شهر کابل و شاید سایر شهرها تشکیل شد (فرهنگ، ج ۱، ۱۳۷۴: ۷۳۲).

#### ۴. تکوین و تطور حزب دموکراتیک خلق

با توجه به نفوذ مارکسیسم-لنینیسم به افغانستان در دههٔ دموکراسی (۱۹۶۳-۱۹۷۳)، به سعی نورمحمد ترکی و ببرک کارمل، به‌عنوان دو تن از پیشگامان چپ‌گرایی، «حزب دموکراتیک خلق» وارد حیات سیاسی افغانستان شد. به‌دلیل عدم تنفیذ قانون احزاب، این حزب در آغاز «جمعیت دموکراتیک خلق» نامیده شد (پنجشیری، ۱۳۷۷: ۱۵۲). نخستین کنگرهٔ جمعیت دموکراتیک خلق در اول ژانویهٔ ۱۹۶۵ گشایش یافت. طاهر بدخشی، سخن‌گو و گردانندهٔ جلسه بود و بیانیهٔ اساسی کنگره توسط نورمحمد ترکی ایراد گردید. (کاروال، ۱۳۸۴: ۱۸). در این حزب نشانه‌های دودستگی و حتی چنددستگی در مدت کوتاهی نمودار شد. نورمحمد ترکی به‌عنوان دبیرکل، از چنان کاریزمایی برخوردار نبود تا اطاعت بی‌چون‌وچرای سایر اعضا، به‌ویژه ببرک کارمل، را در پی داشته باشد. کارمل به لطف جایگاه برتر خانوادگی و تحصیلات بالاتر، رقابت تنگاتنگی با ترکی داشت. نهایتاً اختلافات میان این دو چنان عمیق و غیرقابل ترمیم شد که به انشعاب حزب به دو جناح «خلق» و «پرچم» در ماه می ۱۹۶۷ انجامید. فرد هالیدی، تفاوت راهبردی خلق و پرچم را چنین تحلیل می‌کند:

در حالی که «خلق» به ایجاد حزب طبقهٔ کارگر با نظم و دیسیپلین دقیق لنینیستی تأکید می‌ورزید، پرچم به‌منظور پیشبرد اولین مرحلهٔ انقلاب، خواستار تشکیل جبههٔ ملی دموکراتیک ملی وسیعی بود. تفاوت بین موضع سرسختانه و سنتی‌تر «خلق» و جهت‌گیری عمومی‌تر «پرچم» در تفاوت احتیاطات بین آنان انعکاس می‌یابد. مورد دیگر اختلاف، مسئلهٔ پشتونستان بود؛ مسئله‌ای که به ترکیب و سیاست‌های متفاوت قومی دو گروه مربوط می‌شد. به نظر می‌رسد اعضای پرچم اکثراً از پشتون‌های کابل با پشتوانهٔ اجتماعی نسبتاً مرفهی بودند. خلق برعکس، نه تنها شامل پشتون‌هایی از خانواده‌های فقیرتر می‌شد (مانند ترکی و امین که هردو از پشتون‌های غلزیایی بودند)؛ بلکه دربرگیرندهٔ سایر گروه‌های نژادی نیز بود... هردو جناح از خودمختاری پشتونستان حمایت می‌کردند؛ اما در حالی که «پرچم» مسئلهٔ خودمختاری را به‌عنوان اولین قدم به سوی آمیزش با افغانستان می‌دانست، خلق علاقه‌مند به راه‌حلی بود بر اساس کوشش در راه ایجاد استقلال داخلی برای ملیت‌ها در داخل خود پاکستان (هالیدی، ۱۳۵۸: ۴۳-۴۴).



دو جناح حزب دموکراتیک خلق پس از ده سال جدایی تحت فشار مسکو بار دیگر در سال ۱۹۷۶ متحد شدند و مدتی بعد در یک اقدام جمعی رژیم داود را سرنگون و نظام سوسیالیستی تک‌حزبی طبق الگوی شوروی و چین برقرار نمودند. البته، این اتحاد دیری نپایید. این بار عامل اصلی اختلاف، رقابت بر سر قدرت بود. برخلاف سال ۱۹۶۷ که ترکی و کارمل مصاف می‌دادند، این بار دو طرف اصلی منازعه، کارمل و امین بودند. در این کشمکش، پرچمی‌ها گمان می‌کردند بازی قدرت را به خلقی‌ها باخته‌اند. پست‌ها و مناصب کلیدی و ریاست‌ها و وزارتخانه‌های مهم در اختیار جناح خلق بود و معاونت‌ها و وزارتخانه‌های کم‌اهمیت به پرچمی‌ها رسیده بود. این موضوع برای پرچمی‌هایی که از لحاظ ایدئولوژیک خود را مارکسیست‌تر و لنینیست‌تر می‌دانستند و روابط مناسب‌تری با شوروی داشتند، چندان خوشایند نبود. خلقی‌ها که در مصادر قدرت، به‌ویژه کنترل ارتش، دست برتر را داشتند، در دو مرحله پرچمی‌ها را از دایره قدرت خارج کردند. رهبران جناح خلق پس از تصفیۀ پرچم، درگیر نبردی شدند که در آن امین پیروز نهایی بود. نهایتاً با دخالت نظامی ابرقدرت شرق، جناح پرچم، به رهبری ببرک کارمل، در سال ۱۹۷۹ قدرت را به دست گرفت. پس از کارمل تا ۱۹۹۲، دکتر نجیب‌الله رژیم خلقی برآمده از نظام تک‌حزبی را رهبری نمود.

## ۵. «مارکسیسم - لنینیسم» به مثابه دال مرکزی

در مفصل‌بندی تحلیل گفتمان، دال مرکزی نقش مهمی به‌عنوان محور و رابط میان عناصر و دقایق بر عهده دارد. به نظر می‌رسد در گفتمان حزب دموکراتیک خلق، هیچ مؤلفه‌ای در حد مارکسیسم - لنینیسم، نمی‌تواند به‌عنوان عمود خیمه گفتمان قرار گیرد. راست آن است که تعلق و تعهد حزب خلق به مارکسیسم - لنینیسم امر پوشیده‌ای نبود. ضمن آن که سران حزب از این که در خط مارکسیسم - لنینیسم هستند، مباهات می‌کردند؛ مثلاً در رساله‌ای که در تابستان ۱۹۷۸ منتشر شد، حزب دموکراتیک خلق به‌عنوان «حزب پیش‌قدم کارگر»، و نورمحمد ترکی «مارکسیست - لنینیست با تجربه» معرفی گردید (همین، ۱۹۸۴: ۸۲). دیگر رهبران و اعضای حزب خلق نیز این‌جا و آن‌جا آشکارا از به‌کاربردن اصطلاح مارکسیسم - لنینیسم پروایی نداشتند و بعضاً این شعار را در متون مرام‌نامه‌ها و برنامه‌های خود می‌گنجاندند. واقعیت آن است که خلقی‌ها تلاش زیادی کردند تا اصطلاح مارکسیسم - لنینیسم در شناس‌نامه حزبی گنجانده شود؛ چنان که در یکی از مواد طرح پیشنهادی جناح خلق برای تدوین اساس‌نامه، آمده بود:

حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عالی‌ترین شکل سازمان سیاسی و پیش‌آهنگ طبقه کارگر و تمام زحمت‌کشان افغانستان است. ح. د. خ. ا. جهان‌بینی علمی مارکسیستی - لنینیستی را من حیث

ایدئولوژی خود قرار داده و در فعالیت‌های خود بر اتحاد داوطلبانهٔ اقشار آگاه و پیش قدم مردم افغانستان- اعم از کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران- اتکا می‌نماید. هرکس به عضویت ح. د. خ. پذیرفته می‌شود، باید تئوری مارکسیستی- لنینیستی را فراگیرد، با دشمنان طبقهٔ کارگر آشتی‌ناپذیر باشد و به خاطر منافع زحمت‌کشان و علیه استثمار و تمام اشکال ستم اجتماعی و ملی مبارزه نماید (کشتمند، ج ۲، ۲۰۰۲: ۱۷۵).

بالاخره، با پافشاری جناح خلق، مرام‌نامه بر اساس اصول مارکسیسم- لنینیسم تدوین شد. جالب این‌که جریدهٔ خلق در شمارهٔ نخست خود، هنگامی که مرام‌نامه را منتشر نمود، بدون پروا، واژهٔ مارکسیسم- لنینیسم را مکرراً به کار برده بود. «(جریدهٔ خلق، ش ۱، سال اول: ۱۹۶۶: ۱). مصرف اصطلاح مارکسیسم- لنینیسم توسط وابستگان حزب از بدو تأسیس تا تکیه‌زدن این حزب به کرسی قدرت، ادامه داشت و حتی پس از قبضهٔ قدرت «در تابستان ۱۹۷۸، جزوه‌ای در کابل چاپ شد که در آن عملیات حزب دموکراتیک خلق افغانستان را قبل از ۱۹۷۸ بی‌پرده و بی‌پروا اشاعهٔ مارکسیسم نام‌گذاری کرده، وظیفهٔ حزب را گسترش اندیشه‌های مبارزهٔ انقلاب توده‌ها مطرح نمود. در پایان سال، درستی و بی‌پروایی این عبارت در داخل افغانستان و مطبوعات غربی جلب توجه کرد و در نتیجه آن جزوه جمع‌آوری و با تغییر پاره‌ای عبارات دوباره منتشر شد. در جزوهٔ جدید به جای عبارت مارکسیسم- لنینیسم، عبارت انقلاب را به کار بردند.» (هیمن، ۱۳۶۴: ۱۲۱). محوریت مارکسیسم- لنینیسم پس از چیره‌شدن گفتمان خلقی نیز تداوم یافت و رژیم برآمده از این گفتمان، سعی بلیغی به خرج داد آن را به‌عنوان مانیفست، محور سیاست‌ورزی قرار دهد. به نوشتهٔ محمدصدیق فرهنگ، «پس از کودتای ثور توسط خلقی‌ها، حجره‌های حزبی در دواپر، مؤسسات، قطعات اردو، مؤسسات تعلیمی، فابریکه‌ها و سایر مقامات تأسیس گردید و حجره‌های مذکور علاوه بر تبلیغ ایدئولوژی مارکسیست- لنینیست، وظیفهٔ تفتیش عقاید و جاسوسی سیاسی برای حزب و پلیس مخفی آگسا را هم بر عهده داشت.» (فرهنگ، ج ۲، ۱۳۷۴: ۱۷۳).

### بنیاد اندیشه

## ۶. دقایق پیرامونی گفتمان حزب دموکراتیک خلق

### ۶-۱. کمونیسم

بی‌گمان در دارودستهٔ دقایق پیرامونی هیچ دالی در حد کمونیسم برای حزب دموکراتیک خلق مطلوبیت نداشته است. با وجود این، کارگزاران حزب با توجه به حساسیتی که می‌توانست افکار عمومی را علیه ایشان تحریک کند، در استفاده از این اصطلاح احتیاط به خرج می‌دادند. نورمحمد

ترکی از پیشگامان دبیرکل حزب، در سال‌های آغازین فعالیت حزب خلق، اتهامات وارده از جانب دولت و اسلام‌گرایان را مردود می‌دانست و می‌گفت:

ما مسلمان و موحدیم و هیچ‌کس حق ندارد از ما در این مورد مطالبه دلیل و برهان نماید؛ زیرا این عملی است بین خدا و بنده‌اش که کس دیگری از آن اطلاع ندارد. علاوه بر آن، ما کاملاً با دخالت در عقاید و تفتیش معتقدات مردم مخالفیم. ما خواهان نظام دموکراتیک هستیم، حامی فقرا و طبقات زحمت‌کش کارگر و دهقان و بر ضد هر نوع استثمار انسان از انسان می‌باشیم. درست است که افکار ما بر اساس «تضاد طبقاتی» پایه‌گذاری شده است؛ ولی ما کمونیست نیستیم و حتی کلمه «کمونیسم» در دفتر سیاسی ما ذکر نشده است و اساساً در افغانستان هیچ حزب کمونیستی وجود نداشته است (هویدی، ۱۳۶۴: ۶۱-۶۲).

واقعیت آن است که از دید ناظران، حزب دموکراتیک خلق، جریان کمونیستی بود؛ چنان که شوروی‌ها این حزب را حزب کمونیستی می‌دانستند (Holliday: 253). مفاد بیانیه‌های رسمی حزب مملو از واژگانی بود که توسط حزب کمونیست شوروی برای شش دهه تکرار شده بود؛ مثلاً در نخستین بیانیه جناح خلق آمده بود: «مهم‌ترین موضوع تاریخ معاصر، مبارزه طبقاتی و جنگی است که با انقلاب بزرگ سوسیالیستی اکتبر، سوسیالیسم بین‌الملل و امپریالیسم جهانی آغاز شد.» (Arnold, 1983: 138). با وجود این، چه کسی باور خواهد نمود که خلقی‌ها مارکسیست-لنینیست بودند؛ اما کمونیست نبودند؟ البته، طولی نکشید که مارکسیست-کمونیست‌بودن خلقی‌ها به شکل طنزآمیز و تضادگونه‌ای از پرده برون افتاد. به نوشته هنری برادشر:

### بنیاد اندیشه

علی‌رغم آن که ترکی و امین کمونیست‌بودن‌شان را نفی می‌کردند؛ از جمله ترکی گفته بود: «افغانستان هیچ‌گاه حزب کمونیست نداشته و اکنون نیز ندارد.» اما بیانات این رهبران روز به روز روحیه مارکسیستی خود را نشان می‌داد. امین در تاریخ ۷ نوامبر ۱۹۷۸ گفت: «انقلاب ثور ادامه رویداد روسیه بوده است. اگرچه ما اولین کشور سوسیالیستی در جهان نیستیم؛ اما افتخار هم‌جواری آنان را داریم.» وی افزود: «وظیفه افغانستان است تا از تکامل انقلاب ثور بر اساس سوسیالیسم دفاع نماید. این اصطلاح خالص اتحاد شوروی است که می‌گوید به وسیله سوسیالیسم علمی به اهداف نهایی کمونیسم راستین نایل می‌گردند.» (برادشر، ۱۳۷۸: ۹۸).

## ۲-۶. انقلاب

انقلاب در تمامی مکاتب آرمان‌گرا عنصر کلیدی است. در مارکسیسم-لنینیسم، انقلاب ضرورتی است که نهایتاً حزب پیش‌آهنگ رهبری آن را به دست می‌گیرد و پرولتاریا را به صحنه می‌آورد.

در گفتمان حزب دموکراتیک خلق، دقیقه انقلاب نیز بازتاب وسیعی داشته است. با کودتای حزب دموکراتیک خلق علیه داوود در ۱۹۷۸، شعار انقلاب به یکباره اوج گرفت. نورمحمد ترکی در رأس شورای انقلاب قرار گرفت و اطرافیانش او را قهرمان انقلاب نامیدند. وی در هر مناسبتی، یک خط در میان، واژه انقلاب را به کار می‌برد و تکلیفش را با ضد انقلاب مشخص می‌کرد؛ مثلاً او در مصاحبه با فهمی هویدی گفت: «ما با آنانی که در خط انقلاب ما باشند، بدون امتیاز و بی‌حد و حصر همکاری خواهیم کرد؛ ولی آنانی که ما از آن‌ها سخن می‌گوییم، یک عده افراطیون هستند که اصلاً با ما در یک خط سازگاری ندارند. ما به این افراطیون، چه چپی و چه راستی، هیچ‌گاه اجازه نخواهیم داد که انقلاب را از مسیرش منحرف کنند.» (هویدی، ۱۳۶۴: ۶۷).

رهبران خلقی پس از به دست گرفتن مهار قدرت، بیش از پیش، از انقلاب دم می‌زدند و رویداد ۷ ثور ۱۳۵۷ (۲۷ آوریل ۱۹۷۸) را با انقلاب کبیر روسیه مقایسه می‌کردند. خلقی‌ها به سبک رهبران ناسیونالیست خاورمیانه، مانند جمال عبدالناصر و رهبران بعثی سوریه و عراق، آن قدر انقلاب انقلاب کردند تا نهایتاً به شوروی‌ها هم قبولانند که آنچه در ۷ ثور رویداده است، انقلاب بوده و نه چیز دیگر (اسناد لائنه جاسوسی، بی‌تا: ۱۹۶). اولیویه روا برداشت قابل تأملی از مفهوم انقلاب در کشورهای سوسیالیستی جهان سوم و افغانستان ارائه می‌کند:

مفهوم دیگر که به تمایل جناح خلق متعلق است، یک دیدگاه ملی‌گرایی جهان‌سومی از انقلاب است که بر طبق آن اتحاد شوروی، الگویی از جامعه را مجسم می‌سازد؛ اما روش دست‌یابی به آن را نشان نمی‌دهد. راه رسیدن به سوسیالیسم، تابع الگوی مستقل در کشورهای جهان سوم است. این‌جا موضوع می‌تواند بیانگر این باشد که چرا امین پس از سقوط برای گروهک‌های مختلف چپ افراطی در چند کشور به‌صورت قهرمان درآمد (روا، ۱۳۷۲: ۸۴).

### ۳-۶. اصلاحات

از منظر مارکسیسم-لنینیسم، انقلاب مسییری است که به اصلاحات می‌انجامد. حزب دموکراتیک خلق دو مفهوم «انقلاب» و «اصلاحات» را در یک بسته گفتمانی عرضه می‌کرد؛ چنان‌که ترکی پس از پیروزی کودتای ۷ ثور، در رأس «شورای انقلاب» قرار گرفت و در اولین کنفرانس مطبوعاتی در هفتم ماه می، رژیم جدید را «اصلاح‌طلب» خواند (نیوول، ۱۹۸۲: ۷۲). در همین راستا، وی اقدام به صدور فرامینی نمود که از اصلاحات عمیق خبر می‌داد. اصلاحاتی که خلقی‌ها از آن دم می‌زدند، در عرصه فرهنگ، آموزش، اقتصاد و مناسبات اجتماعی متمرکز شده بود. برخی اقدامات، مانند اصلاحات ارضی، برنامه سوادآموزی عمومی، تغییر در اولویت‌های دیپلماسی، مقابله با خرده‌بورژوازی و آریستوکراسی

و نمادهای مذهبی، طیفی از تحلیل‌گران خارجی را متقاعد کرده بود تا خلقی‌ها را جریانی اصلاح‌طلب تلقی کنند (ماگنوس - نبی، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

به نوشته فرد هالیدی:

برنامه حزب اعلام می‌داشت که افغانستان به وسیله زمین‌داران بزرگ، تجار ثروتمند، کمپرادورها و بروکرات‌ها و در اتحاد با شاخه‌هایی از انحصارات خارجی، اداره می‌شود و با اشاره به سال ۱۹۱۹، خواستار دولت ملی و دموکراتیک برای رهانیدن افغانستان از ورطه عقب‌ماندگی بود. در این برنامه، حزب خواستار وحدت حزب، کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران، خرده‌مالکان شهری و روستایی و بورژوازی ملی در جبهه‌ای واحد و خواستار تحصیلات ابتدایی به زبان مادری برای تمام کودکان و توسعه زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف کشور بود. خواست‌های اجتماعی حزب شامل تضمین حق کار، تساوی حقوق زنان با مردان، ۴۲ ساعت کار در هفته، پرداخت حقوق به هنگام بیکاری و منع کار کودکان می‌شد. در سیاست بین‌المللی حزب خواستار پایان دادن به نفوذ امپریالیسم در افغانستان و حمایت از سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز بود و بر برتری «نیروهای صلح و ترقی» تأکید داشت (هالیدی، بی تا: ۳۷-۳۸).

## ۶-۴. حزب

در منظومه مارکسیسم-لنینیسم، بار اصلی انقلاب و رهبری مکتب بر دوش حزب پیش‌آهنگ قرار دارد. حزب پیش‌آهنگ، نماینده راستین پرولتاریا است و از جانب ایشان برای تغییر وضعیت موجود تلاش می‌کند. در گفتمان حزب دموکراتیک خلق، حزب چنین رسالتی داشت. این حزب بود که نهایتاً موفق شد پس از دوازده سال صبر و انتظار، قدرت را به دست گرفت و این حزب بود که رژیم خلقی را برای چهارده سال رهبری کرد. حزب خلق چنان‌که مجری انقلاب بود، پاسدار انقلاب نیز بود. در حقیقت پیشگامان چپ‌گرایی در افغانستان نسبت به اهمیت حزب پیش‌آهنگ برای رسیدن به آرمان‌های جامعه سوسیالیستی آگاه بودند. حفیظ‌الله امین که در کادر رهبری حزب دموکراتیک خلق عنصری تحصیل کرده و سازمان‌ده‌شناخته می‌شد، در رابطه با اهمیت و ضرورت حزب دموکراتیک خلق گفت:

چیزی که تجربه و علم حکم می‌کند، باید به همان صورت عمل شود. تجربه بیش از یک و نیم صد سال جهان نشان داده است که بدون موجودیت یک حزب انقلابی و موجودیت یک حزب مترقی، به‌صورت یک حزبی که بر اتحاد کارگر و دهقان اساس داشته باشد، بدون موجودیت این طور یک حزبی، این آرزوها به سر رسیده نمی‌تواند؛ حزب کارگری، حزبی که بر اتحاد کارگران و دهقانان تکیه

داشته باشد. افتخار داریم که چهارده سال قبل در افغانستان این طور یک حزب تأسیس شده و آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان است (روزنامه انیس، ۱۷ جوزا، ۱۳۵۸).

حزب دموکراتیک خلق را هر چند می توان به عنوان یک گفتمان مورد مطالعه قرار داد؛ اما در متن همین گفتمان، حزب جایگاه نهاده شده ای دارد. نشان به این نشان که چپ گرایان خلقی در طول چهارده سال حکومت بر افغانستان، دست کاری های زیادی در ساختار و عنوان حزب خلق به وجود آوردند؛ اما هیچ گاه از تحزب دست نکشیدند. چنان که دکتر نجیب الله در سال های پایانی رژیم خلقی با تغییر نام حزب خلق به حزب وطن، رد پای خلقی بودن حزب را پاک کرد؛ اما به اصل ضرورت حزب در نظام مارکسیستی وفادار ماند.

## ۵-۶. امپریالیسم

اصطلاح «امپریالیسم» در اساس نامه ها، مرام نامه ها و آیین نامه های جریانات چپ گرا یک پای ثابت مواد و بندهای آن بوده است. حزب دموکراتیک خلق نیز زمانی که مرام نامه خود را منتشر کرد، بند ششم آن به اصول سیاست خارجی که به مبارزه علیه ضد انقلاب داخلی به عنوان نماینده امپریالیسم جهانی اشاره داشت، اختصاص یافته بود (تاریخچه مختصر ح. د. خ. ا، ۱۳۵۵: ۱۶۸). به دنبال روی کار آمدن رژیم خلقی، کاربرد «امپریالیسم» رونق گرفت و فتودال ها، مالکین بزرگ، خان ها و روحانیون به عنوان همکار امپریالیسم و ضد انقلاب در گفتمان خلقی وارد شدند. از منظر خلقی ها، اسلام گرایان که اخوانی خوانده می شدند، ضد انقلاب واقعی بودند. در نتیجه، کنش گران اسلام سیاسی به عنوان دشمنان قسم خورده انقلاب، به شدت مجازات شدند.

در حقیقت، ضد انقلاب در گفتمان خلقی، هم دست امپریالیسم بود. رهبران حزب دموکراتیک خلق همه جریان های موجود در جامعه آن روزگار افغانستان را به نحوی به امپریالیسم وابسته می دیدند. اینان پس از نشستن بر اریکه قدرت، با دسته بندی عناصر ضد انقلاب، هواداران گفتمان های غیر خلقی، به ویژه اسلام گرایی، را شریک جرم امپریالیسم جهانی تلقی می کردند؛ چنان که نور محمد ترهکی به عنوان رئیس شورای انقلاب، در دیدار با تنی چند از علمای شیعه که برای آزادی سید سرور واعظ تلاش می کردند، به سنت طبقه بندی جامعه توسط مارکس، ملایان را طبقه بندی کرد و گفت: «ما سه طبقه ملا داریم که اولی وطن پرست هستند که همکار ما شمرده می شوند و دسته دوم نماز گزارند که با آن ها کار نداریم. گروه سوم نوکران امپریالیسم و ارتجاع اند که با عده اخیر آشتی ناپذیریم.» (فرهنگ، ج ۳، ۱۳۷۴: ۱۲۷).

## ۶-۶. دموکراسی

هرچند مارکسیسم-لنینیسم با دموکراسی به مفهوم غربی آن چندان راست نمی‌آید؛ اما این مکتب تعریف خاصی از دموکراسی دارد. سانتریالیسم دموکراتیک اصل مهمی است که به عنوان الگوی سازمانی حزب پیش‌آهنگ عمل می‌کند؛ بنابراین، برای حزب دموکراتیک خلق، واژه «دموکراتیک» در عنوان رسمی حزب، اهمیت حیاتی داشت. این حزب با این واژه در نظر داشت چهره روزآمد و مردمی‌تری از خود نشان دهد. در ماده چهارم قانون اساسی رژیم خلقی آمده بود: «حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر اساس اراده خلق افغانستان، اصول انقلاب ملی و دموکراتیک را در سیاست داخلی و خارجی خویش ملاک عمل قرار داده، تعمیل تدریجی اهداف و وظایف انقلاب ثور را تعیین نموده، مبارزه تمام خلق افغانستان را در ایجاد جامعه نوین، عادلانه و فارغ از استثمار فرد از فرد رهبری می‌کند.» (متن کامل قوانین اساسی افغانستان، ۱۳۷۴: ۲۱۳).

در گفتمان حزب دموکراتیک خلق، جناح پرچم برداشت مترقیانه‌تری از دموکراسی ارائه می‌داد و دموکراسی را بخشی از روند سوسیالیسم ارزیابی می‌نمود. بنا به نوشته ارگان نشراتی این جناح، «نیروهای ترقی خواه و وطن پرست، مبارزه در راه دموکراسی را جزء لاینفک مبارزه در راه سوسیالیسم تلقی می‌کنند و در راه بسط و توسعه و پیوند میان آن‌ها در جریان نهضت رهایی‌بخش دلیرانه مبارزه می‌نمایند. از همین جاست که در شرایط کنونی، مسئله استقرار و بسط دموکراسی در زمره اساسی‌ترین و عمده‌ترین وظیفه مبارزه و در مرکز ثقل مسائل تکامل کشور ما قرار می‌گیرد.» (پرچم، ش شانزدهم، ۳ سرطان ۱۳۴۷: ۱).

## بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

## ۶-۷. زحمت‌کشان

هنگامی که حزب دموکراتیک خلق قدم به افغانستان گذاشت، در این کشور جامعه کارگری قدرت چندانی نداشت. با وجود این، حزب دموکراتیک خلق با برجسته نمودن اصطلاح «زحمت‌کشان» و «رنجبران»، دایره معنایی «پرولتاریا» را توسعه داد. البته، در آن دوران، کارگران کارخانه‌ها به دلیل منش رادیکال‌تر و انقلابی‌تر شعله‌ای‌ها در احقاق حقوق کارگران و زحمت‌کشان، با این جریان بیش‌تر هم‌دلی می‌کردند. این در حالی بود که چپ‌گرایان خلقی کارگران تهی دست و ناآگاه را ضعیف‌تر از آن می‌انگاشتند که بتوانند موتور انقلاب را روشن کنند. این نگاه تردیدآمیز در گفته حفیظ‌الله امین نیز دیده می‌شود:

طبقه کارگر هنوز قدرت لازم را به دست نیاورده. نیروی دیگری وجود دارد که می‌تواند حکومت فئودالی استثمارگر را واژگون کند. این نیرو در افغانستان نیروی ارتش است. پس برای تحکیم قدرت

دولت و ریشه‌کن کردن فئودالیسم، باید به سرکوب ضد انقلاب به کمک ارتش مجهز و وفادار رفت. به مجریان برنامه اصلاحات دستور داده شده هرکس در مقابل اصلاحات مخالفت نماید، بر اساس فرمان رهبر کبیر انقلاب به‌عنوان ضد انقلاب باید سرکوب شود (فرهنگ، ج ۳، ۱۳۷۴: ۹۵).

فروکاستن نقش کارگران توسط خلقی‌ها و چشم‌داشت ویژه به نیروی ارتش، موجب شد که کارگران و زحمت‌کشان تا اندازه زیادی از ایشان روی‌گردان شوند. علی‌رغم شعارهای کارگری و وانمودکردن خود به‌عنوان حامی زحمت‌کشان، خلقی‌ها نتوانستند از حمایت کامل کارگران و زحمت‌کشان شهری برخوردار شوند. «آنتونی جیوستوزی»، شرایط حزب دموکراتیک خلق در تعامل با کارگران را چنین توضیح می‌دهد:

ح. د. خ. ا در نظر داشت اعضای خود را در میان طبقات زحمت‌کش افزایش دهد؛ در حالی که در زمان انقلاب تنها پنج درصد اعضا از کارگران و دهقانان تشکیل شده بود. یکی از موانع بر سر راه این بود که دولت از روستاهای تحت کنترلش، به‌ویژه در مورد جلب سربازی برای نیروهای مسلح با همکاری سازمان‌های حزبی در سطح روستاها، بهره‌برداری می‌کرد. به علاوه، کارگران و دهقانان به‌ندرت نماینده‌ای در نهادها داشتند؛ مثلاً در شورای انقلاب تا سال ۱۹۸۵ از ۶۷ عضو، تنها دو عضو آن کارگر و یک عضو دهقان بودند (جیوستوزی، ۱۳۸۶: ۵۹).

## ۸-۶ دهقانان

در دورانی که گفتمان حزب دموکراتیک پا به عرصه سیاسی و اجتماعی گذاشت، افغانستان کشوری توسعه‌نیافته بود که بیش از هشتاد درصد جمعیت آن در روستاها زندگی می‌کردند. در میان کشاورزان، صدها هزار خانواده بی‌زمین بودند که از طریق کار بر روی زمین دیگران امرار معاش می‌کردند. از سوی دیگر، اکثر رهبران حزب خود خاستگاه روستایی داشتند. نورمحمد ترکی روستازاده‌ای بود که زندگی پررنج و مشقت روستاییان و دهقانان در آثار داستانی او منعکس می‌شد. حفیظ‌الله امین نیز قبیله‌زاده لوگری بود که به شهر آمده بود. سلطان‌علی کشتمند که ده سال در دولت خلقی نخست‌وزیر بود، فرزند رعیت‌زاده کشت‌کاری بود که دوران کودکی‌اش را پیوسته در ذهن خود مجسم می‌نمود:

من شاهد زحمت‌کشی‌ها و عرق‌ریزی‌های دهقانان و مزدوران زراعتی از یک‌سو و شاهد حرص و آز صاحبان اراضی و سودخواران از سوی دیگر بوده‌ام، آبله‌گره دست‌ها و پاها، چروک‌ها و شیارهای سیمای آفتاب‌زده دهقانان، لباس‌های کرباسی پاره‌پاره و پینه‌خورده دهاتیان، هنوز پیش دیده‌ام مجسم‌اند. به یاد دارم که من حتی در دوران نوجوانی، هنگامی که خرمن‌گندم، چون اهرم طلایی‌گونه آراسته و آماده برداشت می‌گردید و پدرم سه قسمت آن را وزن می‌کرد و در جوال‌های



صاحب زمین می‌ریخت و صرف یک بخش را برای خود برمی‌داشت، سخت افسرده‌خاطر می‌شدم (کشتمند، ج ۱، ۲۰۰۲: ۶۶).

در گفتمان خلقی، دهقانان به‌عنوان حامیان انقلاب، شأنی برابر با زحمت‌کشان داشتند و به همین دلیل، نورمحمد ترکی به‌عنوان رئیس شورای انقلاب دو فرمان مهم را به نفع دهقانان صادر کرد. فرمان هشتم که تحت عنوان اصلاحات ارضی صادر شد، به نفع دهقانان بود. طبق این فرمان، کمیسیون اصلاحات ارضی به وجود آمد و برنامه توزیع زمین مالکین بزرگ به دهقانان با سر و صدای زیادی شروع شد. در فرمان شماره ششم ترهکی طلب‌های گذشته مالکین از دهقانان را ملغی اعلام نمود که به‌زعم او بار بزرگی از دوش دهقانان برداشته می‌شد. هرچند که این فرمان‌ها در ابتدا شور و شوق زیادی میان دهقانان به وجود آورد؛ اما اجرای آن همراه با چالش‌های بسیار بود.

## ۶-۹. زنان

بی‌گمان، در تاریخ معاصر افغانستان هیچ گفتمانی در حد گفتمان خلقی، خواستار تغییر وضعیت زنان نبوده است. از منظر خلقی‌ها، عدالت اجتماعی روح مارکسیسم-لنینیسم بود. در این قاموس، زنان جایگاهی هم‌سنگ با مردان داشتند. خلقی‌ها زنان را نیمی از پیکر اجتماع می‌شمردند که در تاریخ افغانستان از حقوق انسانی خویش محروم بوده‌اند. خلقی‌ها از حقوق برابر زن و مرد، و به‌ویژه موضوع آموزش دختران، بی‌باکانه صحبت می‌کردند و به مانند مارکس، زنان طبقه کارگر را اسیران مردانی می‌دانستند که خود اسیر فئودال‌ها و سرمایه‌داران بودند. در این راستا، حزب دموکراتیک خلق در سال ۱۹۶۶، سازمان دموکراتیک زنان را در حالی تأسیس کرد که «این سازمان در جهت جلب هر چه وسیع‌تر زنان کشور و تبدیل سازمان به مرکز تشکل نیرومند زنان افغانستان از استقلال معین سازمانی بهره‌مند بود.» (حصین، ۱۳۶۷: ۵۱).

خلقی‌ها پس از قبضه قدرت در سال ۱۹۷۸، همزمان با برنامه اصلاحات، فرمان سوادآموزی اجباری زنان و تعیین مهریه را صادر کردند و روز ۱۷ حوت را روز همبستگی زنان نامیدند. در کنار آن، امتیازات دیگری، همانند تساوی حقوق زن و مرد در رابطه با حقوق مدنی، تحکیم روابط بهتر خانواده‌ها، تعیین سه ماه مرخصی با معاش در دوران زایمان و... نسبت به زنان قایل شدند (همان: ۵۴). البته، این بلندپروازی‌ها نفع چندانی برای زنان در پی نداشت و این برنامه‌ها به سرنوشت برنامه‌های تجددمآبان شاه امان‌الله دچار شد. به نوشته محمدصدیق فرهنگ:

آنچه مربوط به زنان به گونه‌های خاص احساسات مردم برخورد، تأسیس کورس‌های سوادآموزی زنانه در روستا و مجبورساختن زنان شوهردار و دختران جوان به شرکت در آن بود. مدت‌ها پیش

مردم از مهاجرین بخارا و سایر نقاط ماوراءالنهر شنیده بودند که کمونیستان در روابط زن و مرد طرفدار طریقهٔ اباحه‌اند که زنان را به بی‌عفتی و فحشا سوق می‌دهد؛ بنابراین، ایشان از تأسیس کورس‌های سوادآموزی زنان را جزء این برنامه شمرده به مخالفت با آن برخاستند (فرهنگ، ج ۳، ۱۳۷۴: ۹۷).

## تحلیل و نتیجه‌گیری

در مقام تحلیل گفتمان حزب دموکراتیک خلق می‌توان گفت که گفتمانی که این حزب در طول بیش از دو دهه کنش‌گری در افغانستان ایجاد نمود، از جهات بسیاری قابل بحث است. تقریباً یک دهه طول کشید که این گفتمان به گفتمان هژمون تبدیل شود. در همین دوره، گفتمان‌های رقیب، به‌ویژه گفتمان جمهوری‌خواهی که گفتمان مسلط بود و گفتمان اسلام‌گرایی که شانه‌به‌شانه خلقی‌ها حرکت می‌نمود، گفتمان غیر تلقی می‌شدند. در چنین شرایط دشواری، حزب دموکراتیک خلق با خلق راه و منش جدید، موفق شد با به زیرکشیدن گفتمان جمهوریت، به گفتمان هژمون تبدیل شود. اهمیت گفتمان حزب دموکراتیک خلق در افغانستان معاصر در این است که این گفتمان در حد فاصل سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۷۸، موفق شد در فضای استعاری آکنده از بحران و بی‌قراری، از کوران استبداد رژیم‌های سلطنتی و جمهوری جان به سلامت برد و نهایتاً یک رژیم بنیه‌دار را سرنگون کند؛ اما این برای خلقی‌ها پایان کار نبود؛ چه آن که گفتمان اسلام‌گرایی که تقریباً هم‌زاد گفتمان آنان بود، اکنون در مقام گفتمان غیر ظاهر شده بود و برای یک و نیم دهه جدال گرم و سرد سختی با رژیم برآمده از گفتمان حزب دموکراتیک خلق برگزار نمود. نهایتاً با تضعیف گفتمان خلقی در ابتدای دههٔ ۱۹۹۰، این گفتمان خود قربانی هژمون‌شدن گفتمان اسلام‌گرایی شد و قابلیت اعتبار خود را از دست داد و به حاشیه رانده شد.

هرچند بسیاری بر این باورند که گفتمان حزب دموکراتیک خلق با مرگ کارگزاران نخستینش به تاریخ پیوسته است؛ اما نباید از نظر دور داشت که گفتمان‌ها غالباً عمر درازی دارند. گفتمان خلقی هرچند ممکن است برای مدت طولانی در حاشیه بماند و یا در خفا به سر برد؛ اما این امکان وجود دارد که گول خلقی بار دیگر از چراغ جادو خارج شود. اینک گفتمان حزب دموکراتیک خلق پس از سرنگونی رژیم خلقی، کاملاً به پستو خزیده است؛ اما نمی‌توان گفت که از پا افتاده است. تحرکات بقایای این جریان در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که این گفتمان ممکن است به‌صورت بازسازی شده با نام و نشان جدیدی وارد عرصهٔ سیاست و قدرت شود.

در نگاه گذرا به کارنامهٔ گفتمان حزب دموکراتیک خلق می‌توان گفت که هرچند بسیاری تصویری تیره و تار از این گفتمان در سیاست افغانستان معاصر ارائه می‌کنند و کارگزاران این گفتمان را با

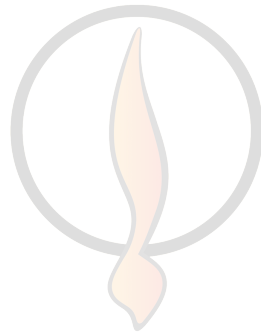
انواع برچسب‌ها در نگون‌بختی مردم افغانستان گناه‌کار می‌دانند؛ اما راست آن است که صرف‌نظر از پیامدهایی که هژمون‌شدن این گفتمان در پی داشت، گفتمان حزب دموکراتیک خلق را می‌بایست در تاریخ معاصر افغانستان بسیار جدی گرفت؛ چه آن که گفتمان خلقی در عرصه سیاست و قدرت، تحولات و تغییرات بنیادین به وجود آورد و موفق شد در یکی از سنتی‌ترین کشورهای جهان سوم، ایدئولوژی‌ای را روی صحنه آورد که بسیاری از صاحب‌نظران آن را شایسته کشورهای توسعه‌یافته تلقی می‌نمودند. این که خلقی‌ها موفق شدند گفتمان‌های معارض و موازی همانند اسلام‌گرایان، لیبرال‌ها، سلطنت‌طلبان و جمهوری‌خواهان را پشت سر گذاشته و براریکه قدرت بنشینند، کار بزرگی انجام دادند. حزب دموکراتیک خلق در نظر داشت مارکسیسم-لنینیسم را در یکی از سنتی‌ترین، شریعت‌زده‌ترین و توسعه‌نیافته‌ترین کشورهای جهان تطبیق کند. این امر در نوع خود در تاریخ مبارزات چپ‌گرایانه در جهان بی‌نظیر است. ضمن آن‌که گفتمان خلقی از لحاظ ساختار و سازمان در میان جریان‌های سیاسی معاصر افغانستان، یک سر و گردن بالاتر بود و تا اندازه‌ای الزامات سازمانی و تشکیلاتی را پاس می‌داشت. رهبران خلق سازمان سیاسی خوش‌آب‌ورنگ و مدرنی را به وجود آورده بودند؛ هرچند که از لحاظ تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و مدیریت با چالش‌های بسیاری مواجه بودند.

کشتی گفتمان خلقی پس از هژمون‌شدن در سال ۱۹۷۸، به سرعت گرفتار طوفان شد. گذشته از این که گفتمان‌های رقیب، به‌ویژه اسلام‌گرایی با پرچم جهاد، گریبان گفتمان خلقی را رها نمی‌کرد. این گفتمان از درون نیز با بحران‌های ممتد و متراکم روبه‌رو بود. بی‌تجربگی، انحصارطلبی، افزون‌طلبی، خشونت‌ورزی، کیش‌شخصیت و عدم درک واقعیت‌ها، علل اصلی تضعیف و سرنگونی گفتمان را فراهم آورد. در توضیح این عوامل به اختصار می‌توان گفت خلقی‌ها دهانه چاه و پیل ضد انقلاب را چنان گشاد گرفته بودند که کوچک‌ترین مخالفت یا کم‌ترین اعتراض را با شدیدترین شیوه‌ها سرکوب می‌کردند. رقابت‌های درونی که اغلب با تصفیه‌های درون‌جناحی همراه بود، نیز ضربات مهلکی به حزب و دولت خلقی وارد و پیچ و مهره‌های حکومت را سست کرد. موضوع مشروعیت برای خلقی‌ها به چالش بزرگی تبدیل شده بود. آن‌ها گزینه‌های بسیاری را آزمودند؛ اما حضور سربازان شوروی در خیابان‌های کابل با هیچ منطقی توجیه‌پذیر نبود. ساختارهای خاص اجتماعی نیز دست‌وپال چپ‌گرایان را بسته بود. اختلافات درون‌حزبی به‌شدت به گفتمان خلقی آسیب زد. رقابت‌های جناحی، اختلافات قومیتی و تضادهای راهبردی میان خلق و پرچم، آتشی بود که بارها تاروپود گفتمان خلقی را از هم گسست. در کنار همه این عوامل، بی‌تجربگی و فقدان دانش کافی رهبران خلقی از مارکسیسم-لنینیسم، پیامدهای بسیار بدی برای حزب خلق و مردم افغانستان به دنبال داشت.

## منابع

۱. اسناد لائۀ جاسوسی آمریکا (افغانستان)، دانشجویان پیرو خط امام، تهران، بی تا.
۲. برادرش، هنری (۱۳۷۸)، افغانستان تجاوز شوری و مقاومت مجاهدین، پیشاور، مرکز نشراتی میوند.
۳. بهروزک، غلامرضا (۱۳۸۶)، جهانی شدن و اسلام سیاسی در ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. پنجشیری، دستگیر (۱۳۷۷)، ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان، پیشاور، بی تا.
۵. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران، فرهنگ گفتمان.
۶. تاریخچه مختصر ح. د. خ. ا. (۱۳۵۵)، مصوبۀ کمیته مرکزی فراکسیون خلق، کابل.
۷. جریده پرچم، شماره شانزدهم، دوشنبه ۳ سرطان ۱۳۴۷ ش.
۸. جیوستوزی، آنتونی (۱۳۸۶)، افغانستان، جنگ، سیاست و جامعه، ترجمۀ اسدالله شفایی، تهران، انتشارات عرفان.
۹. حصین، شاه محمود (۱۳۶۷)، مختصری از تاریخ زندگی اجتماعی زنان افغانستان، کابل، اداره امور شوراهای ریاست جمهوری.
۱۰. حق شناس، ش. ن. (۱۳۶۳)، دسایس و جنایات روس ها در افغانستان، مشهد، کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی، چاپ اول.
۱۱. خلجی، عباس (۱۳۸۶)، «ناسازه های نظری و ناکامی سیاسی گفتمان اصلاح طلبی ۱۳۷۶-۱۳۸۴»، پایان نامه دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
۱۲. دانش نامه جهان اسلام، زیر نظر: غلام علی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۳. روا، اولویه (۱۳۷۲)، ریشه های حزب کمونیست افغانستان در کتاب: افغانستان جنگ و سیاست، ترجمۀ محسن مدیرشانه چی، تهران، نشر محمدحسن یاپلی یزدی.
۱۴. روزنامه انیس، ۱۷ جوزا (خرداد) ۱۳۵۸ ش.
۱۵. شفایی، امان الله (۱۳۹۶)، چپ گرایی در افغانستان: تحلیل کارنامه مارکسیسم-لنینیسم، کابل، انتشارات بنیاد اندیشه.
۱۶. غبار، غلام محمد (بی تا)، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل، قم، نشر احسانی.
۱۷. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمۀ پیران و دیگران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها.
۱۸. فرهنگ، میر محمدصدیق (۱۳۷۴)، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، صحافی احسانی.
۱۹. کاروال، میر صاحب (۱۳۸۴)، درس های تلخ و عبرت انگیز افغانستان، کابل، نشر میوند.
۲۰. کشتمند، سلطان علی (۲۰۰۲)، یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی، کابل، بی تا.
۲۱. ماگنوس، رالف. اچ- نی، ادن (۱۳۸۰)، «افغانستان، روحانی، مارکس، مجاهد»، ترجمۀ قاسم ملکی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی (وزارت امور خارجه).
۲۲. متن کامل قوانین اساسی افغانستان، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، چاپ اول، قم، ۱۳۷۴.
۲۳. محب، عبدالکریم (۱۳۷۴)، تلاش های روس ها برای اشغال افغانستان، بی تا، چاپ دوم.
۲۴. مقدمی، محمدتقی (۱۳۹۰)، «نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف و نقد آن»، معرفت فرهنگی - اجتماعی، سال دوم، شماره دوم.

۲۵. نیول، ان و ریچرد (۱۹۸۱)، نبرد برای افغانستان، آمریکا، دارالعلوم کارنل.
۲۶. هالیدی، فرد (بی تا)، انقلاب در افغانستان، ترجمه ع. اسعد، بی تا.
۲۷. هویدی، فهمی (۱۳۶۴)، افغانستان سقف جهان، ترجمه سرور دانش، قم، ناشر: مترجم.
۲۸. هیمن، آنتونی (۱۳۶۴)، افغانستان زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدالله طاهری، تهران، انتشارات شباویز.
۲۹. یورگنس، ماریان-فیلیس، لوییز (۱۳۸۹)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.
30. Laclau, E & Mouffe, C.(1985).Hegemony and Socialist Strategy: Toward a Radical Democratic Politics. London: Verso.
31. Laclau, E,(1990),New Reflection on the Revolution of our Time, London: verso.
32. Holliday In Cassen, Sovet interestIn the Third World, Sagepublication, London.
33. Arnold, CF.A., Afghanistans Two Party Communism, Stanford Univercity, 1985.



بنیاد اندیشه  
تأسیس ۱۳۹۴